

هوشنگ گلشیری، خیلی دور، خیلی نزدیک

در یادها و خاطرات ما، همه ما، آدم‌هایی هستند که تن به فراموشی نمی‌دهند، و نه تنها فراموش‌شدنی نیستند، بلکه گذر زمان هم قادر نیست گردی بر خاطرات ما از آن‌ها بنشانند و از شفافیت این خاطرات اندکی حتی بکاهد.



یونس تراکمه: در یادها و خاطرات ما، همه ما، آدم‌هایی هستند که تن به فراموشی نمی‌دهند، و نه تنها فراموش‌شدنی نیستند، بلکه گذر زمان هم قادر نیست گردی بر خاطرات ما از آن‌ها بنشانند و از شفافیت این خاطرات اندکی حتی بکاهد.

هنر فقط تخصص نیست، ضرورت است هم برای خالق هنر و هم برای مخاطبان آن. هنرمندان متمایز هستند، به دلیل خلاقیت‌شان. نقطه مشترک هنرمندان و مخاطبان هنر، کشف و تجربه همین خلاقیت است. ادامه‌دهنده همان انسان‌های تاریخی‌ای تنها در عرصه‌ای به وسعت ابدیت است. و تو، دوست و هم‌پیماله او، شاهد و کنارش در این عرصه ترسناک و بی‌انتها، با قدم‌های لرزان گام برمی‌داری. او فقط همراه نمی‌خواهد، هم‌کلام هم می‌خواهد؛ می‌خواهد بگوید و بشنود. همین او را در آن جمع بزرگان «جنگ اصفهان» متمایز می‌کرد. گلشیری، مونولوگ نبود، دیالوگ بود. بارها فکر کرده‌ام در میان آن هفت هشت نفر اعضای «جنگ اصفهان» اگر گلشیری نبود، ماجرا به کجا می‌کشید؟ قطعا سرنوشتی پیدا می‌کرد همچون سرنوشت گروه‌های فرهنگی دیگر در اینجا و آنجا کشور. برای آنها داستان، یک نوع هنری بود در کنار سایر هنرها، که با خلاقیت درصدد شکل‌دادن به امری، یا موضوعی بی‌شکل است، که گذشته‌ای داشته است و روی به سوی آینده‌ای دارد. در آن جمع چندنفره، دو نسل در کنار هم و با هم کار می‌کردند، دو نسلی که فاصله سنی‌شان با هم زیاد هم نبود. گلشیری، رشد خودش و رشد ادبیات و فرهنگ را در همین تفاوت‌ها می‌دانست. کارهای فرهنگی در فضای فرهنگی رشد می‌کند، و گلشیری به خوبی به این امر واقف بود و عمل و اجرا می‌کرد آن را. «آنها» (نجفی، حقوقی، گلشیری و دوستخواه) با هوشیاری پی برده بودند که باید «خلوت» و «جمع» را توأمان بسازند، که این کار را هم کردند و البته تاوانش را هم دادند. گلشیری، توأمان مرد «خلوت» و «جمع» بود. تاوانی هم که می‌داد، همیشه، بابت ایجاد جمع‌های ادبی، در هر زمان و در هر کجا بود. او قائل نبود به اینکه وقتش را، همین وقت کمی که ما انسان‌ها در زندگی داریم، فقط صرف کارهای خودش بکند. وقتی به زمان کمی که داریم می‌اندیشیم چه هراسان می‌شویم از عمر کوتاه و زیادی کارهای نکرده، که باید بکنیم تا ناتمام از دنیا نرویم. برای گلشیری «خلق» اثر و متعاقبش بر سر جمع خواندن اثر اهمیت داشت. انگار از نظر او رشد در خلوت، رشدی ناقص بود. همیشه پاک‌نویس نهایی و نسخه آخری، آن نسخه‌ای بود که بعد از خواندن برای همان چند نفر همراه نوشته می‌شد، و گاهی بیشترین و مهم‌ترین اثر این عرضه به جمع، نه در حرف‌ها و نظرهای جمع، هر چند اندک، مخاطبان بود، که حتی سکوت حاکم و صدای نفس‌زدن‌های آن چند نفر مخاطب دیرآشنا می‌توانست باعث شود که او تکلیفش را با داستانی که نوشته است بیشتر بداند. از گلشیری، همچون اکثر نویسندگان بزرگ جهان، شاید داستان‌های منتشرنشده‌ای مانده باشد؛ و باز همچون اکثر نویسندگان دلایلی برای این عدم انتشار باید موجود باشد، دلایلی که یا از

خود اثر معلوم می‌شود یا مربوط است به زمانه خلق اثر. همان‌گونه که به دلایلی «جن‌نامه» هنوز در اینجا، در موطن خلق اثر منتشر نشده است. البته حساب کتب منتشرشده به اشکال غیررسمی جداست. بعضی از رفتار و سکنات نویسنده‌های گذشته ما، هر چند گذشته خیلی نزدیک، در کنار آثارشان بخشی از میراث فرهنگی ما را می‌سازد. وقتی به پشت سر و حتی کنار دست خودمان نگاه می‌کنیم و یادها و آثار نویسنده‌ای را مجموع می‌کنیم، قادر می‌شویم تا حدودی چهره آن نویسنده را بسازیم و بشناسیم و به خودمان، و به دیگران نشان بدهیم و بگوییم تو باید از چنین شخصی و چنین شخصیتی بگذری و فراتر بروی، مرد این میدان هستی؟ بفرما!

در زمانه‌ای نه چندان دور، شناختن کامل نویسنده، نویسنده معاصر و نزدیک به معاصرت حتی، کار آسانی نبود، چون برای شناختن نیاز به ابزاری بود که آسان به دست نمی‌آمد.

ما، حاملان این اسناد و خاطرات باید هر چه بیشتر مکتوب کنیم این خاطرات و ابزار غیرمکتوب را، تا امکان ارائه اسناد این شناخت را به دیگران هم بدهیم. تکنیک در داستان به نویسنده این امکان را می‌دهد تا آدم‌ها و فضای داستانش را خلق کند، و به مخاطب هم این امکان را می‌دهد تا آدم‌ها و فضا را بشناسد. نویسنده برای شناختن می‌سازد و مخاطب برای شناختن تخریب می‌کند.